



پیشگامان علم و دانش

سال بیستم علوم انسانی

# پژوهش

• ماجرای کتابهای درسی / دکتر محمد امین ریاحی

وقتی ماه شهریور می‌شود و یکی از نوه‌هایم یک روز مجموعه کتابهای تمام سال خود را یکجا از کتابفروشی محل خریده به خانه می‌آورد، به یاد سالهای جوانی و سه سال رنج شبانه‌روزی که در راه اصلاح کتابهای درسی کشیده‌ام می‌افتم و بدون توجه به محتویات کتابها که مورد تأمل است غرق رضایت و لذت می‌شوم. و هرگاه هم که در روزنامه‌ای خبر از بی‌نظمی در کار و نرسیدن کتاب به شهری می‌خوانم مثل این که هنوز خود مسئول کار باشم خواب و آرام ندارم.

دوست عزیز خستگی ناپذیرم آقای علی دهباشی که ماجراهای گذشته کتابهای درسی را از ناشران و کتابفروشان پیر شنیده‌اند سالهاست به من اصرار می‌کنند که خاطرات آن روزها را بنویس و من همیشه تعلل کرده‌ام. زیرا معتقدم که خاطره‌نویس هر چه هم از خودبینی و خودستایی پرهیز داشته باشد ناچار است خود را در مرکز حوادثی ببیند که بعضی از آنها هم برای خوانندگان اهمیت زیادی ندارد. و برای من که همیشه از خودنمایی و لاف و گزاف‌گریزان بوده‌ام انجام خواسته آن دوست دشوارترین کارها بود. این بار اصرار لطف‌آمیز ایشان بالاخره مقاومت مرا در هم شکست و در سنین پیری به تحریر این سطور پرداختم و چون سوابق کار در سازمان اسناد ملی ایران موجود است راه ادامه تحقیق برای علاقه‌مندان باز است.

این مقدمه را باید بگویم که تألیف کتاب برای کودکان و دانش‌آموزان در ایران سابقه زیاد

ندارد. و در میان گنجینه عظیم آثار کهن فارسی آنچه به نیت تعلیم در مدارس نوشته شده باشد نادر است. در جامعه اهل فضل ما این تصوّر حاکم بود که کودک اگر ابتدا متنه‌های دشوار را بیاموزد طبعاً فهم نوشته‌های ساده برای او آسان خواهد بود. این است که تا یک قرن و نیم پیش در مکتبخانه‌ها تعلیم را تبرکاً از قرآن کریم شروع می‌کردند و بعد گلستان و نصاب‌الصبیان و دیوان حافظ و تاریخ معجم و جهانگشای نادری و منشآت میرزاهمدی‌خان استرآبادی و کتبی از این نوع درس داده می‌شد البته مدارس دینی که در آنها آموزش به زبان عربی بود حساب دیگری داشت.

### نخستین کتابهای درسی

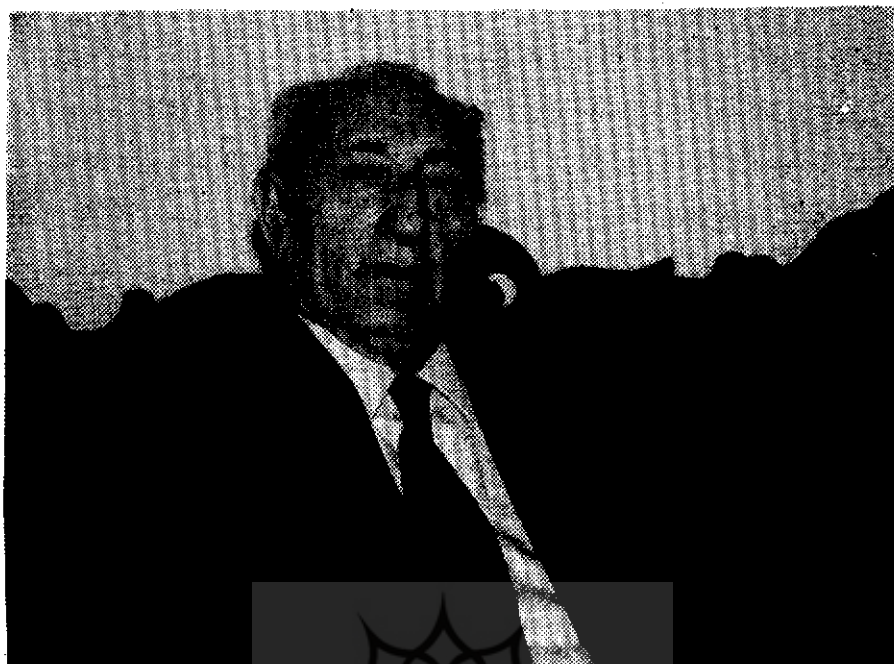
آغاز تهیه نخستین کتابهای درسی فارسی را از تأسیس دارالفنون به وسیله میرزاتقی‌خان امیرکبیر باید شمرد که مترجمان درسهای معلمان خارجی را به تدریج ترجمه می‌کردند و برخی از آنها به چاپ رسیده و نسخه‌های خطی اکثر آنها در کتابخانه ملی و کتابخانه کاخ گلستان موجود است.

وقتی در دوره مظفرالدین شاه انجمن معارف به همت میرزا علی‌خان امین‌الدوله تأسیس شد کتابهایی به وسیله حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و میرزا عبدالعظیم‌خان قریب و چند تن دیگر تألیف و چاپ گردید. از آن میان از مترجم همایون فره‌وشی و مهندس‌الممالک کاشانی و مفتاح‌الملک و ناظم‌العلوم باید نام برد.

برخی از مؤلفان کتابهای جدید با فرهنگ اروپایی آشنا بودند، و برخی دیگر از نمونه‌های آنچه در استانبول چاپ شده بود سرمشق می‌گرفتند. عثمانیها به علت نزدیکی به اروپا زودتر از ما با فرهنگ جدید آشنا شده بودند و مدارس به سبک و برنامه‌های جدید تأسیس کرده بودند و چون در آنجا زبان فارسی جزو برنامه رسمی مدارس بود دو مؤلف ایرانی میرزا حبیب اصفهانی و حسین دانش اصفهانی و چند تن دیگر کتابهایی در زمینه دستور زبان و تاریخ ادبیات و منتخبات قطعات فارسی متناسب با فهم محصلین تألیف کرده بودند که نسخ آنها به ایران رسیده بود.

این سطور را بدون مراجعه به منابع و منحصرأ از حافظه می‌نویسم و جا دارد محققانی با مراجعه به آثاری که هنوز در کتابخانه‌ها موجود است کوشش کسانی را که در آن سالها با نبود امکانات و به سائقه عشق به فرهنگ و فرزندان کشور کتابهایی نوشته و زمینه‌کار را برای دوره‌های بعد فراهم آورده‌اند، به‌طور مستقل و جامع تحقیق و منتشر نمایند.

از اوایل قرن چهاردهم شمسی که تأسیس دبستانها و دبیرستانها به‌طور جدی جزو برنامه



• دکتر محمدامین ریاحی

دولت قرار گرفت، ضرورت توجه بیشتر در کار کتابهای درسی احساس گردید.

در سال ۱۳۰۷ شمسی میرزا یحیی خان قراگوزلو (اعتمادالدوله) وزیر معارف وقت که مردی دانشمند و دلسوز بود به فکر تهیه کتابهای درسی و چاپ و نشر آنها به وسیله وزارت معارف افتاد. این کتابها در مقایسه با کتابهای قبلی از حیث ارزش محتویات و مرغوبیت چاپ، مزایای مسلمی داشت و سالیان دراز مورد استفاده دانش آموزان بود.

کتاب اول دبستان که در ۱۳۰۸ منتشر شد تحت نظر خود اعتمادالدوله تألیف شده بود و مخبرالسلطنه رئیس الوزرای وقت که مثل بیشتر رجال آن سالها کار دولتی را از معلمی شروع کرده بود در تألیف آن نظارت و همکاری داشت. در آن کتاب اشعاری از ملک الشعراء بهار و ایرج میرزا و خود مخبرالسلطنه که برای کودکان و متناسب با فهم آنها سروده بودند مشاهده می شد. بعد از هفتاد سال برخی از آنچه در آن کتاب آمده هنوز در حافظه پیرمردان باقی است و گاهی به طنز شنیده می شود:

به علی گفت مادرش روزی

که بترس و کنار حوض نرو

رفت و افتاد ناگهان در حوض

بچه جان حرف مادرت بشنو



◉ میرزا یحیی خان قزقلو. اعتمادالدوله

و این مثنوی از ایرج میرزا:

داشت عباسقلی خان پسری  
پسر بی ادب و بی هنری...  
برای آموزش حرف «ی» این عبارات آمده بود:  
ای بابا، ای بیچاره  
کی آمدی؟  
خرابه‌های ری نزدیک تهران است  
از درس س - ش این عبارات را به یاد دارم  
سار از درخت پرید  
آش سرد شد.

به تشویق وزارت معارف عده‌ای از دانشمندان هم کتبی برای دبیرستانها تألیف کردند از جمله ایران قدیم (یا تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان) از حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، و یک دوره چند جلدی تاریخ ایران از عباس اقبال آشتیانی، و منتخبات ادبیات فارسی و سخن و سخنوران از بدیع‌الزمان فروزانفر، و دستور زبان فارسی و دوره چند جلدی فوائدالادب از میرزا عبدالعظیم خان قریب (برای دبستانها و دبیرستانها) از آن جمله بود.  
عده‌ای از لیسانسیه‌های نخستین دوره‌های دانشسرای عالی هم (از ۱۳۱۰ به بعد) به تألیف

کتاب برای دروس علمی دبیرستانها پرداختند. کتابهای ریاضیات احمد بیرشک، حسن صفاری، ابوالقاسم قربانی، شیمی احمد رضا قلی‌زاده، فیزیک احمد آرام از معروف‌ترین و رایج‌ترین آن رشته کتابها بود. مقدم بر همه آنها هندسه میرزا غلامحسین خان رهنما بود که بعدها وزیر فرهنگ شد. مؤلفان این کتابها سهم بزرگی در سر و سامان گرفتن آموزش و پرورش جدید در ایران دارند و ما نسلهایی که اینک روزگار پیری را می‌گذرانیم مرهون شوق و همت آنان هستیم و نباید نام و خدمات آنان فراموش شود.

### کتابهای وزارتی

در سال ۱۳۱۷ در دوره وزارت اسماعیل مرآت تهیه کتابهای دبیرستانی به وسیله دولت آغاز شد و در مدت سه سال ۸۰ جلد کتابهای مختلف به سرمایه وزارت فرهنگ تألیف و منتشر شد. مرآت یک فرهنگی کارآزموده و سخت‌کوش و دلسوز بود. سالها در دبیرستانهای تهران معلمی کرده بود و سالیانی هم سرپرست دانشجویان ایرانی در اروپا بود و در آنجا با وضع مدارس و کتابهای درسی آنها آشنا شده بود و بنائی که در تألیف کتابهای درسی نهاد اگرچه دیر نپایید سرفصل مهمی در تاریخ فرهنگ ایران است.

کتابهای وزارتی از نظر صحت محتویات و مرغوبیت چاپ در قیاس با کتابهایی که پیش از آن تدریس می‌شد برتری محسوسی داشت. ولی بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ که انتقاد از کارهای دوره بیست ساله مد روز شد مقالات فراوانی بجا و نابجا در نقد آن کتابها منتشر گردید. می‌گفتند چون مؤلفان از استادان دانشگاه بوده‌اند و از درجه معلومات دانش‌آموزان دبیرستانها خبر نداشته‌اند محتویات کتابها بالاتر از سطح فهم محصلین است. دیگر این که چون حق تألیف به نسبت شمار صفحات پرداخت می‌شده حجم کتابها بیش از حد لزوم است و معلم نمی‌تواند در یک سال تحصیلی تمام کتاب را تدریس نماید. ایراد دیگر این بود که در کتابهای علمی واژه‌های نوساخته و جان‌نیفتاده فرهنگستانی به کار رفته و زبان آن کتابها برای معلم و شاگرد نامفهوم است. به هر صورت در سال ۱۳۲۴ که دولت با مشکلات مالی و سیاسی دست به گریبان بود وزارت فرهنگ برای این که بار خود را سبک‌تر کند با فشار ناشران و کتابفروشان تألیف و چاپ کتابهای درسی را آزاد اعلام کرد.

آزادی چاپ و نشر کتاب درسی بازار آشفته‌ای پدید آورد. و کار به دست کتابفروشان افتاد که اکثر آنها بدون توجه به اصول تعلیم و تربیت تنها جنبه تجارتي کار خود را منظور نظر داشتند. در محیطی که مردم رغبتی به خرید و مطالعه کتاب نداشتند برای کتابفروشان چاپ کتابهای درسی تنها وسیله کسب و کار سودآور گردید و جز آثار چند معلم فاضل که قبل از دولتی شدن کار،

کتابهایی تألیف کرده بودند و کتابهای آنها جای خود را در دبیرستانهای کشور باز کرده بود، کتابهای کم‌ارزشی با قیمتهای گران به بازار آمد. بعضی کتابهای وزارتی را هم با کاستن از صفحات و مثله کردن آنها منتشر می‌کردند.

اندک‌اندک هر کتابفروشی گروهی از مؤلفان تشکیل داد که در آن نام یکی دو استاد معروف و یک تن از مقامات وزارت فرهنگ و عده‌ای از دبیران دبیرستانهای بزرگ تهران جای داشت. این کتابها با شتاب‌زدگی و بی‌دقتی از کتابهای طرح مرآت و آثار مؤلفان پیش از آن اقتباس شده بود و بدون ویراستاری و با اغلاط فراوان و به صورت نامرغوب حروف‌چینی و چاپ می‌شد. آشفته‌گی و ابتذال کار، صدای معلمان و دانش‌آموزان و اولیای آنان را درآورد و روزنامه‌ها سرشار از انتقادات و شکایات شد. در آن رقابت نامشروع تجارتمندی پای مقامات وزارت فرهنگ هم به میان کشیده شد و اعمال نفوذها و دلال‌بازیها به کار افتاد و موجب بدنامی و رسوایی وزارت فرهنگ گردید.

من مشکلات آن روزها را در رساله‌ای به نام «داستانی به نام کتاب درسی» به تفصیل نوشته‌ام که در سرمقاله ماهنامه آموزش و پرورش (شماره ۴ سال سی‌وسوم، خرداد ۱۳۴۲) و جداگانه منتشر شده است و در اینجا بیش از این آن درد و داغ را تازه نمی‌کنم.

بالاخره در بهمن ماه ۱۳۳۵ در وزارت دکتر عیسی صدیق که مردی لایق و دانشمند بود و درد فرهنگ داشت، شورای عالی فرهنگ اساسنامه‌ای راجع به رسیدگی به کتابهای درسی دبیرستانها و چگونگی چاپ و صحافی و تعیین بهای آنها تصویب کرد. قرار شد کتابها به منظور حصول اطمینان از (صحت مطالب، هماهنگی با برنامه، رعایت نظم منطقی و هم‌آهنگی اصطلاحات، سادگی و روانی عبارات، ملاحظات تربیتی) در کمیسیونهایی در اداره کل نگارش مورد رسیدگی قرار گیرد و ناشران در چاپ کتابها نکات موردنظر وزارت فرهنگ را مراعات کنند و هر سال فهرست کتابهای مجاز و قیمت آنها به وسیله وزارت فرهنگ اعلام گردد.

این اساسنامه با همه حسن‌نیتی که در تنظیم و تصویب آن به کار رفته بود مثل مسگنی بود که در عمل هیچ دردی را دوا نکرد. و مسئله کتابهای درسی به صورت ریشه اصلی فساد و بدنامی وزارت فرهنگ برجای ماند.

### آغاز کار

من طی سالها تدریس در دبیرستانها از وضع کتابهای درسی خون دل خورده بودم و دلم می‌خواست اگر فرصتی به دست آید کاری برای رفع آن فساد و ابتذال انجام دهم. تا این که در خرداد ماه ۱۳۳۰ مدیریت کل نگارش را با اختیارات تام پذیرفتم.

تا چند سال پیش از آن وزارت فرهنگ که بعدها (وزارتخانه‌های فرهنگ و هنر، علوم و آموزش عالی، و سازمان اوقاف) از تجزیه آن به وجود آمد تنها یک معاون و یک مدیرکل داشت و دکتر سیدولی‌خان نصر (پدر دکتر حسین نصر) سالیان دراز مدیرکل معارف بود. اینک که سازمانها توسعه یافته بود تعداد مدیرکلها به چهار رسیده بود: دکتر علی‌اکبر شهابی (مدیرکل اوقاف)، دکتر محمد مشایخی (مدیرکل تعلیمات)، دکتر تقی‌غفوری (مدیرکل مالی و اداری)، من هم مدیرکل نگارش بودم. اوایل دوره دکتر امینی بود و اندک آزادی سیاسی و اداری احساس می‌شد و من اطمینان داشتم که با حمایت مطبوعات در کار خود موفق خواهم شد.

این را هم باید بگویم که در آن دوره دستگاه نگارش هیچ گونه ارتباطی با ممیزی و سانسور کتاب نداشت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) سانسور کتاب و مطبوعات را موقوف و به اصطلاح آن روز قلم را آزاد اعلام کرده بود. بعدها که من دیگر در ایران نبودم در ۱۳۲۵ عباس هویدا در کمیسیونی با شرکت یکی دو تن نویسنده جوان معروف آیین‌نامه بررسی و ثبت کتاب را به تصویب رسانید و معمول کرد و ادامه یافت.

اول بسا نبود که سوزند عاشقان آتش به جان شمع فتد کاین بنا نهاد

وقتی که من مسئول دستگاه نگارش شدم آن اداره بدنامی کتابهای درسی را به دوش می‌کشید و دوستان من از قبول چنان وظیفه مشکلی با آن همه بدنامی منعم می‌کردند. ولی من فکرهای خود را کرده بودم و به مدت دو سال و نیم با کار شبانه‌روزی به تصور خود مشکل را برای همیشه حل کردم. در مصاحبه‌هایی که در آغاز کار با روزنامه‌ها کردم گفته‌ام که هدف این بود که کتاب خوب باشد، و خوب چاپ شده باشد، و ارزان باشد، و از اول سال تحصیلی به فراوانی در دسترس دانش‌آموزان باشد.

برای این که قدرت لازم برای اجرای کار در اختیار ما باشد، به عنوان مقدمه و اساس کار یک تصویب‌نامه قانونی را (که در غیاب مجلس حکم قانون را داشت) در اوایل تابستان ۱۳۴۰ به شماره ۱۳۸۹۶ به تصویب هیأت دولت امینی رسانیدیم. به موجب آن تصویب‌نامه کتابهای درسی به استناد مواد ۲ و ۴ قانون جلوگیری از احتکار مصوب اسفند ۱۳۲۰ جزو کالاهای ضروری شناخته شد و تعیین بهای آن برعهده وزارت فرهنگ قرار گرفت و تجاوز از بهای تعیین شده مشمول قانون کیفر گرانفروشان شد.

در اینجا باید به روان دوست و همکار فقیدم دکتر محمد مشیریان مشاور حقوقی و قضایی نگارش درود بفرستم که در تمام مراحل کار صمیمانه در کنار من بود و این تصویب‌نامه و حل مشکلات بعدی حاصل همکاری او بود. دکتر مشیریان از روزنامه‌نگاران معروف و در دوره مرحوم دکتر مصدق رئیس رادیو تهران بود و بعدها رساله دکتری خود را در زمینه حقوق مؤلف



در کشورهای مختلف نوشته بود که به چاپ رسیده است.

اجرای منظور در مورد کتابهای دبستانی که زیر نظر وزارت فرهنگ تألیف شده بود و با نظارت نگارش چاپ می شد آسان تر بود. کتابهای چهار سال اول به وسیله سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی چاپ و توزیع می شد. به این ترتیب که سالیانه شش میلیون تومان از اداره کل نگارش می گرفتند و در صفحه عنوان کتابها می نوشتند که آن کتابها از طرف سازمان به رایگان در اختیار دانش آموزان گذاشته می شود از پرداخت شش میلیون تومان خودداری کردیم و مراجعات مکرر دکتر جواد آشتیانی مدیرعامل سازمان به من و وزیر به جایی نرسید. بالاخره آن پول را امینی از اعتبار دولت پرداخت کرد.

چاپ و نشر کتابهای سالهای پنجم و ششم طبق قراردادی به ناشری واگذار شده بود که گرانی آنها مورد اعتراض بود. قرارداد را لغو کردیم و چاپ آنها را با آگهی مناقصه در روزنامه‌ها با ۲۰ تا ۳۰ درصد تخفیف به ناشر دیگری محول نمودیم. از آن میان چهار جلد کتابهای تاریخ و جغرافیای پنجم و ششم دبستان به وسیله مؤسسه انتشارات فرانکلین تألیف و به خط زیبا و چاپ افست چهار رنگ منتشر می شد. آن مؤسسه زیر بار نرفت و از تحویل فیلم و زینگ کتابها خودداری ورزید. با نظر مشاور حقوقی به دادسرا شکایت کردیم و فرانکلین ناچار شد فیلم و زینگ‌ها را تحویل دهد و چاپ کتابها سیر عادی را پیمود.

### طلسم کتابهای دبیرستانی

اما طلسم ناگشودنی کار کتابهای دبیرستانی بود که تنوع سرسام‌آوری داشت برای هر درس هر کلاس بیست سی نوع کتاب در دبیرستانها تدریس می شد و پای منافع دهها ناشر و صدها مؤلف در میان بود. بعضی از آن مؤلفان از رجال معروف متنقد یا استادان خود من بودند. در سه ماه تابستان ۱۳۴۰ می بایست کتابهای مجاز را از میان آن همه انتخاب و بهای هر یک را تعیین و اعلام کنیم.

کمیسیونهایی کتابها را بررسی و کتابهای مناسب را انتخاب و در اختیار یک کمیسیون قیمت‌گذاری نهادند. این کمیسیون را از چند ناشر و متخصص چاپ تشکیل داده بودم. عضو مؤثر کمیسیون محمد رضانی مدیر کتابفروشی خاور، پرسابقه‌ترین و خوشنام‌ترین ناشران بود.

رضانی سی چهل سال پیش از آن در جوانی با عشق و ایمان و ابتکار وارد میدان نشر شده بود و تعدادی از مهمترین متون فارسی و مجله شرق را به همت بزرگترین استادان و معروف‌ترین نویسندگان عصر منتشر کرده بود. اینک سالهای پیری را می‌گذرانید. اما عشق و

شورش برجای بود. در آن هنگام که گرم‌ترین روزهای تابستان و مصادف با ماه رمضان بود پیرمرد با دهن روزه از صبح تا غروب بدون توقع هیچ مزدی تنها به عشق ارزان کردن کتابهای درسی کار می‌کرد و نان و پنیر افطار خود را در دستمال همراه داشت. حسن شهرت و شجاعت توأم با تندخویی او مانع از آن بود که کتابفروشان قیمت‌های تعیین شده را نپذیرند.

با این مقدمات تابستان ۱۳۴۰ را گذرانیدیم و در اول سال تحصیلی کتابها با قیمتی ارزان‌تر در اختیار دانش‌آموزان گذاشته شد و آنگاه برنامه اصلی را آغاز کردیم. در این مرحله اجازه تدریس کلیه کتابهای دبیرستانی به تصویب شورای عالی فرهنگ لغو شد و مجدداً از میان آنها به تشخیص کمیسیونهای از استادان معروف و دبیران دانشمند (که خود مؤلف کتاب درسی نبودند) کتابهایی برای تدریس انتخاب و مجاز اعلام گردید. به نحوی که بیش از ۳ کتاب برای تدریس هر درس در هر کلاس باقی نماند.

این بار اعلام فهرست کتابهای مجاز خشم و خروش استادان و مؤلفانی را که کتابهای آنها غیرمجاز شناخته شده بود برانگیخت ولی شخصیت مورد قبول اعضای کمیسیونها و بی‌نظری و دقتی که در بررسی و انتخاب کتابهای مجاز به کار رفته بود مانع از آن بود که اعتراضات و سر و صداها به جایی برسد.

مثلاً در کمیسیون ادبیات فارسی: سیدمحمد فرزاد، مجتبی مینوی، محیط طباطبایی، دکتر مصطفی مقربی عضویت داشتند (بدیع‌الزمان فروزانفر، و جلال همایی چون تألیفات درسی داشتند برای عضویت کمیسیونها دعوت نشده بودند) و کمیسیون کتابهای عربی و تعلیمات دینی مرکب از ابوالحسن شعرانی و سید محمود شهابی و صدرالدین بلاغی و ابن‌الدین و احمد افشار شیرازی بود. شخصیت اعضای سایر کمیسیونها هم مورد قبول همگان بود.

با این همه مؤلفانی در مقام اعتراض برآمدند. برای نمونه بگویم که یکی از معترضین دکتر مجتهدی بود. دکتر محمدعلی مجتهدی از شخصیت‌های میرز فرهنگی و از مردان کم‌نظیر و مدیران شایسته فرهنگی بود و نام او همیشه در تاریخ فرهنگ ایران جاودان خواهد ماند. او استاد دانشکده فنی و مؤسس و نخستین رئیس دانشگاه صنعتی و عضو شورای عالی فرهنگ و رئیس دبیرستان البرز بود که اخیراً در سال ۱۳۷۶ با دلی شکسته از قدرناشناسیها و حق‌کشیها در غربت جان سپرد. روانش شاد باد.

دکتر مجتهدی یک دوره کتابهای ریاضی (از حساب و هندسه و جبر و مقابله و غیره) با همکاری حسین بحرانی، دکتر هوشنگ منتصری، محمدتقی زاوش تألیف کرده بود که از بهترین کتابهای نوع خود بودند. در مقابل کتابهای گروه مجتهدی دو دسته کتابهای دیگر یکی از استاد احمد بیرشک و دیگری از ابوالقاسم قربانی و حسن صفاری قرار داشت. کمیسیون ریاضی با

توجه به ارزش کتابها و ملاحظه مصلحت از هر گروه چند جلد انتخاب کرده بود.

یک روز دکتر مجتهدی با لحنی عصبانی تلفن کرد که کتابهای مرا غیرمجاز اعلام کردی و من دست بردار نخواهم بود. گفتم من در انتخاب کتابها مخصوصاً کتابهای ریاضی که رشته من نیست مداخله نداشتم. کمیسیونی از استادان فن: پروفیسور محسن هشترودی، دکتر بهروز، دکتر محمدقلی جوانشیر، دکتر آوانسیان (که از شاگردان مقرب خود شماست) تصمیم گرفته‌اند. گفت همین حالا می‌آیم و اگر تنها امضای یکی از اینها که اسم بردی در رأی کمیسیون باشد اعتراض خود را پس می‌گیرم.

چند لحظه بعد با همکارانش وارد شد. چایی آوردند نخورد و گفت من چایی دستگاه ظلم و بی‌عدالتی را نمی‌خورم. از آقای دکتر مهدی جو یا رئیس اداره کتابهای درسی خواستم که دفتر آراء کمیسیونها را آورد و رأی کمیسیون ریاضی را پیش روی او نهاد. دکتر امضاها را یک به یک بررسی کرد و شناخت و این بار با لحن مهربانی گفت: حق با شماست، من تسلیم شدم حالا بگوئید چایی بیاورند. از این لحظه حامی کار شما من خواهم بود. و شهدالله به عهد خود وفا کرد.

آن روز چهارشنبه بود. شبش شورای عالی فرهنگ جلسه داشت. یکی از اعضای شورا مؤلف یک دوره کتابهای تعلیمات دینی بود که غیرمجاز اعلام شده بود. آن عضو در جلسه شروع به اعتراض به کار کتابها می‌کند. دکتر مجتهدی با صلابت و صراحتی که داشت سخن او را قطع می‌کند و می‌گوید همکار محترم شما معترضید برای این که کتابهای شما را غیرمجاز اعلام کرده‌اند. من هم به درد شما مبتلا هستم ولی رفتم و تحقیق کردم. دیدم کار بررسی و انتخاب کتابها صددرصد دقیق و بیطرفانه بوده و جوابگوی هر اعتراضی خود من هستم. شورای عالی هم دفاع مجتهدی را تأیید می‌کند و به این ترتیب در آن مرحله غائله ختم می‌شود.

در اواسط تابستان ۴۱ فهرست ۱۸۰۰ جلد کتاب مجاز اعلام گردید و با کاهش تنوع کتابها و افزایش تیراژ کتابهای مجاز قیمتها سی درصد تخفیف یافت.

سال ۴۲ سال اجرای قطعی طرح یکنواختی کتابهای درسی بود. برای هر درس در هر کلاس یک کتاب از میان ۳ کتاب مجاز قبلی به وسیله کمیسیونها انتخاب و اعلام گردید.

در این مرحله خشمگین‌ترین معترضان محمد رضانی بود. آن مرحوم یک دوره انواع کتابهای درسی شخصاً تألیف و به نحو نامرغوبی در چاپخانه خود چاپ کرده بود و به ارزان‌ترین بها (صفحه‌ای یک شاهی) می‌فروخت. و به ملاحظه زحماتی که در کمیسیون قیمت‌گذاری کشیده بود و کتابهایش هم ارزان‌ترین کتابها بود توقع داشت که باید کتابهای او مجاز و به صورت انحصاری در سراسر کشور تدریس شود. اما کمیسیونهای مربوط به ملاحظه ارزش محتویات،



• دکتر پرویز نافل خانلری

کتابهای او را مردود اعلام کرده بود. پیرمرد به شدت عصبانی شده بود و بیانیها و جزوه‌هایی در بدگویی از من و ناسزاگویی به وزیر وقت چاپ و توزیع کرد اما من به هیچ وجه از او نرنجیدم و هرگز از درود فرستادن به روان آن خدمتگزار دلسوز فرهنگ دریغ نکردم. در تاریخ ۴۱/۱۲/۱۸ تصویب‌نامه‌ای از هیأت دولت گذشت که تألیف و چاپ کتابها برعهده وزارت فرهنگ باشد و تا انجام این منظور چاپ کتابها برعهده شرکتی از ناشران که سابقه کار دارند گذاشته شود و تعیین قیمت کتابها با نماینده وزارت فرهنگ باشد. بعد از یکی دو ماه مذاکرات دشوار بالاخره اساسنامه شرکت تنظیم شد و در ۲۳ خرداد ۴۲ قراردادی با شرکت مبادله گردید.

باز هم ناشران تصمیم به مقاومت داشتند. هفت ناشر عمده عضو شرکت رقابتها را کنار گذاشتند و در یک صف واحد تصمیم به مبارزه گرفتند. با این هدف که چاپ و توزیع کتابها را به تأخیر اندازند و اول سال تحصیلی کتابی در دسترس نباشد و وزارت فرهنگ به ناچار کتاب را آزاد اعلام کند و کتابهای بی‌ارزشی را که سالها در انبارها داشتند به بهای دلخواه بفروشند.

من در مقاله‌ای جزئیات کار را نوشته‌ام که در ماهنامه آموزش و پرورش (شماره ۸ سال سی و سوم مهرماه ۱۳۴۲ صفحات ۱۲-۱۵) به چاپ رسیده و در اینجا با ذکر جزئیات خوانندگان را خسته نمی‌کنم. تنها به ذکر یک خاطره اکتفا می‌ورزم. ما چاپخانه‌های عمده را که کتابهای درسی

را چاپ می‌کردند تحت نظر گرفته بودیم و بازرسان ما همه روزه آمار کارکرد آنها را به ما می‌دادند و اطمینان داشتیم که کتابها مطابق آمار دانش‌آموزان چاپ می‌شود. شبی دیروقت تلفن منزلم زنگ زد. از آن سو مردی با هیجان می‌گفت من کارگر چاپخانه فلان ناشر هستم و چون صاحبکار ما که او را خوب می‌شناسیم شب و روز نفرین و ناسزا نثار تو می‌کند، دشمنی او با تو سبب شده است که همه کارگران نادیده به تو علاقه‌مند شده‌ایم و من اینک خبر می‌دهم که کتابهای چاپ شده را آخر هر شب به کاروانسرای کهنه‌ای در نزدیکی کهریزک می‌فرستد و در آنجا انبار می‌کند. آن کتابفروش معروف با سرمایه کلان بیشتر سهام شرکت را در اختیار داشت. از آن کارگر شریف تشکر کردم و فردای آن بازرسان ما همراه نماینده دادستان و مأموران ژاندارمری شهر ری به محل اختفای کتابها رفتند و کتابها را به شهر حمل کردند و در میدان مخبرالدوله و خیابان شاه‌آباد (جمهوری) حراج کردند.

#### سفیر امریکا هم به میدان آمد

کثرت تحریکات و مشکلاتی که ساعت به ساعت پیش می‌آوردند کار بیشتری را طلب می‌کرد. من و همکارانم شبانه‌روز کار می‌کردیم. در آن روزها کسی توقع دیناری اضافه‌کار و پاداش نداشت. دولت وضع مالی بدی داشت. مگر نه این بود که دولت دکتر امینی به عذر ناتوانی در تنظیم بودجه برکنار شده بود. همگی با عشق و ایمان و صمیمیت شب و روز کار می‌کردیم خاطره همکاران عزیز می‌ماند مثل آقایان علی آسایی اردکانی معاون کل نگارش، دکتر مهدی جویا رئیس اداره کتابهای درسی، دکتر محمد مشیریان مشاور حقوقی، دکتر حسین فریور مشاور چاپ و نشر و یحیی مظفری و دیگر عزیزان و استادان دانشمندی که در کمیسیونها شرکت می‌کردند، بعد از گذشت آن روزها همیشه برای من لذت‌بخش بوده است. دوستان مطبوعاتی هم با آزادی محدودی که داشتند با چاپ اخبار و گزارشها و مقالات از طرح اصلاح کتابهای درسی حمایت می‌کردند.

وزیر وقت دکتر خانلری همیشه آماده حمایت و پشتیبانی از ما بود و در موارد حساس قدرت دولت را برای خنثی کردن تحریکات به حمایت از ما برمی‌انگیخت.

او همیشه مشوق ما بود. تنها یک بار تغییر رفتاری از او دیدم. یک روز زنگ زد و بی مقدمه و با صدای خشک و خشن گفت: آقای دکتر فوراً بیایید اینجا ببینم. از این لحن جدید و بی سابقه غرق حیرت شدم.

خانلری مردی نجیب و مؤدب و مهربان بود. همیشه لبخندی بر لب داشت. هیچ وقت ندیدم با کسی تندخویی کند. رفتارش با من هم رفتار رئیس و مرئوس نبود هر وقت می‌خواست مرا

احضار کند به جای این که طبق روش معمول به وسیله منشی پیغام دهد. خودش تلفن می‌کرد و بعد از کلی مهربانی و احوال‌پرسی با گرم‌ترین و مؤدبانه‌ترین عبارات می‌پرسید: کی می‌توانم شما را ببینم؟ من هم هر ساعتی را که می‌خواست به دفترش می‌رفتم. این بار احساس کردم که تحریک شدیدی در کار است. او عوض شده و شاید دیگر ادامه همکاری من با او ممکن نباشد. دو سطر استعفا نوشتم و برداشتم و به دفترش رفتم.

پوشه‌ای از کتو میز بیرون کشید و به دست من داد و گفت: بسم‌الله! حالا چه کار کنیم؟ تمام ناشران و مؤلفان و استادان را دشمن خودت و من کردی. حالا دیگر اعلیحضرت هم ناراضی شده‌اند. نامه داخل پوشه را خواندم. سفیر آمریکا به شاه نوشته بود که اداره کل نگارش وزارت فرهنگ کتابهای درسی را یکنواخت کرده، و این کار اولاً شیوه کشورهای توتالیتار (کمونیستی) است. ثانیاً با قانون حمایت سرمایه‌های خارجی مغایرت دارد و مانع کار و موجب زیان یک مؤسسه آمریکائی می‌شود. شاه در کنار نامه نوشته است: از وزیر فرهنگ توضیح بخواهید. چرا ناراضی تراشی می‌کنند. رفع شکایت نمایند. معینان رئیس دفتر مخصوص هم طی نامه‌ای امر شاه را به وزیر فرهنگ ابلاغ کرده بود.

فهمیدم مدیران مؤسسه‌ای که یک شریک آمریکائی داشتند سفیر آمریکا را به این مداخله خلاف اصول واداشته‌اند. خندیدم.

گفت: حالا چه کار کنیم. استعفانامه‌ای را جلوش گذاشتم و گفتم: خیلی ساده است. مرا از این کار معاف کنید. جانشین من کتاب درسی را آزاد اعلام می‌کند. هم ناشران و مؤلفان راضی می‌شوند، هم سفیر آمریکا، و هم شاه. حالا اگر مردم ناراضی شدند، بشوند دست‌شان به جایی نمی‌رسد.

گفت: چرا با من این طور خرف می‌زنی؟ من خودم با طرح و برنامه تو موافقم و از روز اول که به این وزارتخانه آمدم در هر مرحله از تو پشتیبانی کرده‌ام. به خاطر تو با استعفای معاون مورد علاقه‌ام که استادی دانشمند و دوست قدیم من بود موافقت کردم و هر چه خواسته‌ای به تصویب هیئت دولت رسانیده‌ام.

گفتم: حالا که چنین است مسئولیت با من است شما چرا نگران هستید؟ من این طرح و برنامه را یک سال قبل از آمدن شما به وزارت فرهنگ شروع کردم و مرحله به مرحله پیش بردم. اگر کسی باید مورد غضب شاه قرار بگیرد و مجازات شود منم. نامه را به من ارجاع کنید، کاری که لازم است می‌کنم. در ذیل نامه آن را به من ارجاع کرد. برداشتم و به دفتر خودم برگشتم.

جوابی به امضای وزیر تهیه کردم که: اولاً اجرای طرح جدید علاوه بر همه مزایا، قیمت کتابها را هشتاد درصد پایین آورده و خانواده‌هایی که از تهیه کتاب فرزندان خود عاجز بودند حالا

# هنگامه

برای سال دوم کلیه دبیرستانها

مطابق آخرین برنامه تحصیلات دوره کامل متوسطه

تألیف

## احمد میرشک

### چاپ چهارم

با تجدید نظر کمر برای تطبیق با برنامه جدید

حق چاپ محفوظ

شرکت طبع کتاب

شهر ایور ۱۳۱۸

چاپخانه شرکت طبع کتاب

راضی شده‌اند و این بهانه از دست عناصر چاپ گرفته شده است. در مورد شرکت و بستر نیویورک هم که فقط با هزار دلار به طور سمبولیک در مؤسسه ایران و بستر سرمایه گذاری کرده است طبق قانون مربوط خسارت او پرداخت خواهد شد برای مزید استحضار یک دوره کتابهای چاپ قبلی و یک دوره کتابهای چاپ جدید امسال با جدول مقایسه قیمتها به ضمیمه تقدیم می‌گردد. آن سال جدول مقایسه قیمتهای قدیم و جدید کتابها را به تعداد کافی چاپ و به ادارات فرهنگ شهرستانها فرستاده بودیم که در هر دبیرستان در لوحه اعلانات نصب شود و هر کتابفروش هم موظف بود که نسخه‌ای به پشت شیشه فروشگاه خود نصب نماید. آن جدول در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات هم به صورت آگهی چاپ شده بود. وزیر نامه را امضا کرد و با کتابها به دفتر مخصوص فرستادیم. عصر آن روز تلفن کرد که اعلیحضرت ساعت ۹ صبح فردا مرا برای ادای توضیحات احضار کرده‌اند تو هم باید بیایی و توضیح بدهی. صبح فردا نزد معینان رفتم و گفتم چند میز در سالن پشت دفتر شاه گذاشتند و کتابها را به ترتیب جدول روی میزها چیدم. ساعت ۹ خانلری به دفتر شاه رفت. چند دقیقه بعد با هم بیرون آمدند و خانلری مرا معرفی کرد. شاه جدول مقایسه قیمتها را در دست داشت. در اول جدول کتاب هری سال اول بود که قبلاً پنجاه ریال قیمت داشت و حالا ۴ ریال و نیم شده بود. کتاب را خواست هر دو جلد آن را

دادم. آخرین صفحه آنها را نگاه کرد هر دو ۸۰ صفحه بود. کاغذ کتابها را هم با دست امتحان کرد. گفت این دو چاپ که عین هم است قیمت قبلی پنجاه ریال بود حالا ۴۵ ریال شده؟ گفتم: نه چهار ریال و نیم شده.

با لحنی آمیخته به طنز و انکار پرسید: یعنی حالا کتابفروشها به این قیمت می فروشند؟ گفتم: اعلیحضرت دستگامهای اطلاعاتی متعدد دارید. امر فرمائید رسیدگی کنند. اگر معلوم شد خلافی در کار ما هست، مسئول کار تنبیه شود.

این بار با لحنی ملایم تر گفت: شما ناراحت نشوید. منظورم این است که کتابفروشهای طماع به این قیمتها می فروشند؟

گفتم: این جدول قیمتها که در دست شماست در تمام دبیرستانهای کشور و پشت شیشه کتابفروشیها نصب شده است. به ادارات فرهنگ هم دستور داده‌ایم اگر کتابفروشی از قیمت مصوب تجاوز نماید رئیس فرهنگ شخصاً مسئول است که از طریق دادسرا کتابفروش متخلف را طبق کیفرگزارانفروشان تعقیب نماید.

گفت: پس شما حساب همه چیز را کرده‌اید. حالا بگویید به این ترتیب چه مبلغی به نفع خانواده‌ها صرفه‌جویی می‌شود؟

گفتم: حدود دوازده میلیون تومان تفاوت کار است (در آن سال تعداد دانش‌آموزان دبیرستانها ۳۷۰ هزار نفر بود)

گفت: مبلغ قابل ملاحظه‌ایست. این همه پول را که‌ها می‌چاپیدند؟

گفتم: البته مؤلف و ناشر و کتابفروش مبلغی سود می‌برند. اما سوءاستفاده به این میزان نبود. مسئله این است که همین کتاب عربی به وسیله دهها ناشر چاپ می‌شد که تیراژ هر چاپ بیش از یکی دو هزار جلد نبود. و هر جلد به قیمت ۳۰ ریال تمام می‌شد. حالا یکجا صد هزار نسخه به صورت افست چاپ شده و هر جلد سه قران و ده شاهی خرج برداشته است. در چاپ افست وقتی تیراژ از پنجاه هزار نسخه می‌گذرد تمام خرج‌های حروف‌چینی و خطاطی و غیره مستهلک می‌شود و کتاب را به قیمت کاغذ و جلد و صحافی می‌توان فروخت.

رو به معینان کرد و گفت این که من به دولت می‌گویم میزان تولید باید به نفع مصرف‌کننده بالا رود همین است که اینها کرده‌اند. به دولت ابلاغ کنید که از کار اینها سرمشق بگیرند.

توضیحات تمام شده بود. گفت از کاری که شده راضی هستم. جواب سفیر امریکا را هم خودم می‌دهم.

او به دفتر خودش رفت. خانلری مرا در آغوش کشید. آن همه نگرانی و اضطرابش رفع شده بود. اشک شادی در چشمش می‌درخشید.



## چرا به ترکیه رفتم؟

در تابستان ۴۲ حسنعلی منصور به وسیله هادی هدایتی که عضو کمیسیون تاریخ ما بود پیغام می داد و با اصرار از من دعوت می کرد که به کانون مترقی بروم و ریاست فراکسیون فرهنگی آن کانون را عهده دار شوم. من از همان روز اول جواب رد دادم و او دست بردار نبود. ناچار تصمیم گرفتم برای نجات از آن مشکل مأموریت خارج بگیرم.

پیش از آن خانلری از من خواسته بود که یکی از استادان را برای جانشینی مجتبی مینوی به عنوان رایزن فرهنگی ایران در ترکیه انتخاب و معرفی کنم. با بررسیهای لازم فرد مناسبی را انتخاب و پیشنهاد کردم و پذیرفت و مقدمات اداری مأموریت آن استاد جریان داشت.

یک روز نزد خانلری رفتم گفتم پیشنهاد خود را درباره رایزن فرهنگی در ترکیه پس می گیرم.

گفت: مگر عیب و ایرادی در آن شخص سراغ کرده ای؟

گفتم: نه، خودم داوطلب این مأموریت هستم.

گفت: عجب! خواب نما شده ای، می خواهی رفیق نیمه راه بشوی؟

ماجرای پیشنهاد منصور را گفتم. بلافاصله گفت: حتماً بپذیر. جای تردید نیست.

گفتم: بله، او دعوت می کند و وعده وزارت هم می دهد. اما من تصمیم خود را گرفته ام. من از اول اهل کار اداری نبودم. قبل از تو وزیری که آن وقت از دوستان من بود به همکاری دعوتم کرد، و فقط به قصد اصلاح کتابهای درسی مسئولیت نگارش را پذیرفتم. وقتی کابینه امینی افتاد درخشش اصرار کرد که هر که با من آمده استعفا کند. من با این که طرح کتابهای درسی در نیمه راه بود و می دانستم با کناره گیری من کار کتابها به آشفتگی و هرج و مرج می کشد و مسئولیت و بدنامی به گردن من خواهد بود ناچار استعفا کردم و دیگر سر کار حاضر نشدم شما به منزلت آمدید و به اصرار وادارم کردید که کار را با اختیارات تام ادامه دهم و آن آقا دشمن جان من شد. به هر حال از شما متشکرم که با حمایت تان مشکل کتابهای درسی را حل کردم و حالا کار ناکرده ای نمانده است.

مشکل من این است که مثل خود شما عمر را در شعر و ادب ایران گذرانیده ام و به اصول اخلاقی که در آن کتابها آمده پای بند شده ام و حالا تصور می کنم که اگر بمانم و کار بالاتری بگیرم همه خواهند گفت عاشق میز و مقام است و با هر وضع و دسته ای می سازد و من تحمل این داوری مردم را ندارم. می خواهم بروم و کارهای تحقیقاتی خود را در کتابخانه های آنجا ادامه دهم.

گفت: حالا که چنین است، بسیار خوب می پذیرم و تصویب نامه مأموریت تو را از هیئت دولت می گذرانم و ابلاغت را امضا می کنم با این شرط که پیش خودت نگه داری تا روزی که من رفتنی شدم آن وقت بده شماره بزنند و عزیمت کن. همان لحظه به مقامع رئیس کارگزینی تلفنی

دستور داد که طرح تصویب‌نامه رایزن فرهنگی ترکیه را عوض کنند و به نام من به هیئت وزیران فرستاده شود. تصویب‌نامه بعد از طی مراحل اداری به شماره ۴۱۴۲۸ در تاریخ ۴۲/۹/۲ به تصویب رسید و ابلاغ من امضا شد.

در آن فاصله ضمن تهیه مقدمات سفر دنباله کارها را ادامه دادم. در شهریور ماه اساسنامه سازمان کتابهای درسی ایران را به هیئت دولت فرستادیم که در تاریخ ۴۲/۷/۸ به تصویب رسید و دکتر محمود بهزاد نخستین رئیس سازمان انتخاب گردید. قرار بود برای سال تحصیلی بعد همان کتابها با ویراستاری آن سازمان منتشر شود و برای سالهای بعد نیز هر سال کتابهای جدید برای یک کلاس تألیف و چاپ گردد.

از راه اخبار روزنامه‌ها در جریان تغییر دولت بودم تا این که در اواخر دی ماه شبی خانلری تلفن کرد که حالا هر روزی خواستی ابلاغ را بده ثبت و شماره کنند. من در تاریخ ۴۲/۱۱/۲ به آنکارا پرواز کردم.

به مدت پنج سال در ترکیه بودم. ضمن انجام کارهای مربوط به روابط فرهنگی استادی دانشگاه آنکارا را نیز داشتم و نیز در کتابخانه‌های استانبول کارهای تحقیقی را ادامه می‌دادم که حاصل آنها در سالهای اخیر به چاپ رسیده است.

### گفتگو با هویدا

در شهریور ۱۳۴۵ ناگهان جنگ هند و پاکستان شروع شد. شاه هویدا را با یک مأموریت به کلی محرمانه به آنکارا فرستاده بود تا ترکها را قانع کند که ایران و ترکیه نیز به عنوان اعضای ستور به نفع پاکستان وارد جنگ شوند. ترکها زرنگ‌تر و عاقل‌تر بودند. نپذیرفتند و می‌گفتند ستور برای مقاومت در برابر کمونیسم است. هند که کمونیست نیست. رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت. شب پیش از ورود هویدا با سفیرمان جعفر کفایی روزنامه کیهان هوایی را می‌خواندیم. گزارشی از مراسمی در تالار فرهنگ به مناسبت آغاز توزیع کتابهای درسی داشت. در آن مراسم هویدا گفته بود ما به هرج و مرج کتابهای درسی پایان دادیم. کتابها را یکنواخت کردیم و قیمت‌ها را هشتاد درصد پایین آوردیم. کتابهای قبلی علاوه بر گرانی سراسر مغلوط بود. مثلاً در آنها نوشته بودند مارشال پتن را متفقین در دادگاه نورمبرگ محاکمه کردند. گفتم چه مردم ناجوانمردی هستند ما خون دل خوردیم و آن کارها را کردیم حالا قدر نمی‌شناسند و گناهکارمان هم می‌کنند. فردای همان شب بود که ناگهان هویدا وارد شد و چون روز یکشنبه و چون تعطیل هفتگی بود امکان تماس و مذاکره با مقامات ترک نبود به سفارت آمد و بنا بود با اعضای سفارت نهار بخورد. قرار بود پیش از نهار اعضای سفارت در سالتی به نخست‌وزیر معرفی شوند من تصمیم

داشتم که در آن مراسم شرکت نکنم و قبلاً به سفیر گفته بودم. اما به اصرار سفیر که مورد علاقه و احترام من بود رفتم. سفیر و نخست‌وزیر با هم وارد سالن شدند. همه به ترتیب ارشدین صف بسته بودند. سفیر اول مستشار سفارت را معرفی کرد. نوبت معرفی من که رسید هویدا در حالی که به عصای خود تکیه کرده بود لحظاتی به دقت سرپای مرا نگرست.

او پنج سال پیش از آن خود مستشار سفارت در آنکارا بود و با مجتبی مینوی رایزن فرهنگی وقت دوستی بسیار نزدیک داشت و شب و روز را با هم می‌گذرانیدند. حالا می‌خواست ببیند این جوانی که به جای دوست دانشمندش آمده کیست. شاید هم در تهران چیزهایی درباره من شنیده بود.

پرسید: شما قبلاً کجا بودید؟

گفتم: در تهران بودم.

گفت: چه کاره بودید؟

گفتم: کارمند وزارت فرهنگ بودم.

گفت: آخر چه سمتی داشتید؟

گفتم: مدیرکل بودم.

هر بار صدای او بالاتر می‌رفت و من هم با بی‌اعتنایی جواب می‌دادم. آخرین سؤالش توأم با خشم و فریاد این بود که: آخر مدیرکل چه قسمتی بودید؟

حالا نوبت من بود که صدایم را بلند کنم و با خشم و فریاد جواب دهم. گفتم: من، مدیرکل نگارش وزارت فرهنگ بودم. و این که به عرض تان رسانیده‌اند که کتابهای درسی یکتواخت شد و قیمتش هشتاد درصد پایین آمد من کردم، من! این بار به خیال خود فرصتی به دست آورده بود که ضربه نهایی را وارد کند. در حالی که به عصا تکیه کرده بود با لحن و قیافه‌ای توأم با خنده استهزا گفت: همان کتابها که در آنها نوشته شده بود پتن را در نورمبرگ محاکمه کردند؟

این ایراد او برای من تازگی نداشت. قبلاً همین را در مراسم تالار فرهنگ در تهران گفته بود و من شب قبل آن را در کیهان هوایی خوانده بودم و جوابش را حاضر داشتم.

گفتم: بله آقای نخست‌وزیر، همان کتابها که در آنها به غلط نوشته بودند مارشال پتن را متفقین در دادگاه نورمبرگ محاکمه کردند در حالی که پتن را خود فرانسویها در پاریس محاکمه کردند. ولی باید بگویم که در سه ماه تابستان ۴۲ از میان ۱۸۰۰ عنوان کتاب ۱۱۲ جلد انتخاب شد و من طبعاً نمی‌توانستم آن همه کتاب را یک‌تنه بررسی و انتخاب کنم و غلطهای آنها را تصحیح کنم. کمیسیونهایی برای انتخاب کتاب داشتیم و افرادی مأمور ویراستاری کتاب‌ها بودند. و

مسئول ویراستاری تاریخ اروپا آقای دکتر هادی هدایتی وزیر کابینه خودتان بودند. دیگر جوابی نداشت. قیافه آرام و جدی گرفت و گفت: حق با شماست. یک مدیر نباید همه کارها را یک‌تنه انجام دهد من در تهران هم که بودم ارزش کار و زحمات شما را از همه شنیده‌ام و الآن خوشحالم که در این سفر با مرد دانشمند خدمتگزاری مثل شما آشنا می‌شوم. با این گفتگو معرفی سایر کارکنان سفارت منتفی شد. هویدا رو به سفیر کرد و گفت: آقای سفیر من خیلی خسته و گرسنه‌ام ناهار را کی می‌دهید؟ سفیر گفت: ناهار حاضر است بفرمائید تالار ناهارخوری.

کفای و هویدا در کنار هم راه افتادند. من و مستشار سفارت هم پشت سرشان می‌رفتیم. مستشار سفارت به صدای بلند که هویدا بشنود به من می‌گفت: خیلی بد کردی، رئیس دولت ماست، اینجا هم مهمان ماست. این چه رفتار و حرفهایی بود؟ کفای برگشت و گفت: بادنجان دورقاب چینی موقوفاً مرد زحمت کشیده و حالا حقش را پایمال می‌کنند. چرا نباید اقلأ حرفش را بزند. جعفر کفای مردی آزاده و حق‌پرست و نوة آیت‌الله آخوند خراسانی از زعمای مشروطیت بود. و در سالهای دور که معاون وزارت خارجه بوده نخستین ابلاغ استخدام هویدا را امضا کرده بود.

### آخرین نگرانی کتابهای درسی

بعد از ۱۵ سال دوری از وزارت فرهنگ که حالا آموزش و پرورش نام گرفته بود و اشتغال در دانشگاه و فرهنگ و هنر، سالها بعد باز هم سرنوشت مرا به آنجا کشانید. این بار هم نگران کتابهای درسی بودم. با افزایش شمار دانش‌آموزان حجم کار افزایش یافته بود. می‌بایست از اول مهرماه کتابها زیر چاپ رفته باشد و تمام سال کار ادامه یابد تا در اول سال تحصیلی بعد بچه‌ها کتاب داشته باشند.

در اولین لحظه که وارد دفترم شدم از مرحوم اسماعیل والی‌زاده معاون مسئول کتابهای درسی گزارشی خواستم. گزارش او نوید کننده بود. کتابها را از شرکتی که به مدیرعاملی عبدالرحیم جعفری متعهد چاپ و پخش کتابهای درسی بود گرفته بودند و با شرکت جدیدی قرارداد بسته بودند. و حالا این شرکت حاضر به انجام کار نبود. شرکت جدید سال قبل یکصد میلیون تومان با تضمین وزارت آموزش و پرورش از بانک ملی (یا بانک مرکزی) قرض گرفته بود. حالا مدیرعامل شرکت می‌گفت به علت تورم و افزایش هزینه‌ها ضرر کرده‌ایم. آن صد میلیون تومان باید به عنوان سوبسید حساب شود و برای امسال هم یکصد میلیون تومان به شرکت پرداخت شود تا کار را آغاز کنیم.

با ناشران مورد اعتماد و کارشناسان و مسئولان مذاکره‌ها کردیم. راه حلی به دست نیامد. نه من حاضر بودم چنان پولی را به شرکت بدهم و نه آنها یک قدم جلو می‌گذاشتند. از تصور این که در سال تحصیلی آینده مدارس کتاب نخواهند داشت غرق وحشت بودم.

یک روز دوست فقیدم دکتر غلامحسین یوسفی از مشهد تلفن کرد و گفت من علاوه بر استادی دانشگاه رئیس مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی هستم. بدون مطالعات لازم و در نظر گرفتن احتیاجات مدرن‌ترین و گران‌ترین دستگاههای چاپ را از خارج وارد و نصب کرده‌اند و حالا چاپخانه کاری ندارد و ماشین‌ها زیر گرد و خاک زنگ می‌زنند و می‌پوسند و مهندسین و کارگران حقوق می‌گیرند و این حیف و میل بیت‌المال است. کاری کنید که لااقل اداره کل آموزش و پرورش خراسان کارهای خود را به ما ارجاع کند. گفتم: چشم بررسی می‌کنم. اما مگر آموزش و پرورش خراسان چه قدر سفارشات چاپی داشت؟

یک لحظه فکری به نظرم رسید که شاید تقاضای آن دوست الهامی باشد که کلید حل مشکل را به ما بدهد. بلافاصله تلفنی به آقای ابراهیم بهتاش مدیرکل آموزش و پرورش خراسان دستور داده شد که چون در نظر است در صورت امکان مسئولیت چاپ و توزیع کتابهای درسی آن استان به آن اداره کل واگذار شود با دکتر یوسفی فوراً تماس بگیرید و گزارشی از امکانات چاپخانه دانشگاه و حجم کاری که می‌تواند در سه شیفت انجام دهد تهیه کنید. برای تجهیز و تکمیل چاپخانه هم هر میزان اعتبار لازم باشد حواله خواهد شد. از امکانات سایر چاپخانه‌های مشهد هم گزارشی بفرستید.

کمیسونی هم در مرکز تشکیل شد که امکانات سایر استانها را هم بررسی و طرحی تهیه کنند تا هر میزان از کار که ممکن باشد در خارج از تهران انجام گیرد. سرعت تحولات به نحوی بود که اندکی بعد من آموزش و پرورش را ترک کردم و سرگرم کارهای مطالعاتی و تحقیقاتی خود شدم و نمی‌دانم آن سال کار به چه صورتی ادامه یافت.

چند سال بعد یک روز آقای دکتر سید جعفر شهیدی در یکی از رستورانهای نزدیک به باغ فردوس شمیران دعوتی به ناهار کرده بود. من بودم و دکتر یوسفی و مرحوم دکتر علیرضا مجتهدزاده. دکتر یوسفی که مدتها مرا ندیده بود تا از راه رسیدم ضمن ابراز انواع محبتها گفت فلانی در کارها سرعت و قاطعیت دارد. روزی تلفنی درخواستی از او کردم و به فاصله نیم ساعت مدیرکل آموزش و پرورش خراسان با من تماس گرفت که ضمن قبول درخواست من همه نوع امکانات غیرمنتظره در اختیار من خواهد بود. گفتم برادر من از تو باید تشکر کنم که تلفن تو الهامی برای حل مشکلات به من داد ولی مقدر نبود که کار به آن صورت انجام گیرد.

امروز وقتی به آینده می‌نگرم تصور می‌کنم شاید تحوّل و اصلاح دیگری در شیوه چاپ و

بخش کتابهای درسی سودمند باشد. در سالهای ۴۱ و ۴۲ که کتابهای درسی یکنواخت شد و چاپ و توزیع به یک شرکت واحد در تهران واگذار گردید تعداد نوآموزان دبستانی کشور نزدیک به دو میلیون نفر و شمار دانش‌آموزان دبیرستانی حدود ۴۰۰ هزار نفر بود. سال به سال جمعیت ایران و به نسبتی بیش از آن شمار دانش‌آموزان افزایش می‌یابد و کتابهای موردنیاز آنها به ارقام سرسام‌آوری می‌رسد. به موجب نوشته روزنامه‌ها اینک تعداد محصلین به ۱۹ میلیون نفر و شمار کتابهای درسی به ۱۸۰ میلیون جلد رسیده است و احتمالاً هر سال حدود ده درصد بر آنها افزوده خواهد شد.

تصور می‌کنم وقت آن است که با بررسیها و برنامه‌ریزیهای دقیق در صورت امکان به تدریج کار چاپ و توزیع کتابهای موردنیاز هر استان در مرکز آن استان انجام گیرد و به تمرکز کار در تهران پایان داده شود و با تقسیم مسئولیت و ایجاد رقابت میان استانها قدم دیگری برای بهبود کار برداشته شود.

البته کار تألیف و آماده‌سازی کتابها گماکان باید در تهران به وسیله سازمان مربوط انجام گیرد آنگاه فیلم و زینگ کتابها ابتدا به مرکز یک استان که آمادگی دارد فرستاده شود و در صورتی که نتیجه رضایت‌بخش بود به تدریج در مراکز دیگر عمل شود.

اگر این پیشنهاد مورد توجه قرار گرفت در یک برنامه‌ریزی جامع باید به کمک بانکها با تسهیلات کافی به تدریج چاپخانه‌های لازم در مراکز استانها تأسیس یا تکمیل شود. با اجرای چنین برنامه‌ای کار تألیف و نشر کتابهای غیردرسی هم از انحصار تهران به در خواهد آمد و در شهرستانها رونق خواهد گرفت.

البته این یک پیشنهاد مقدماتی و از نظر کسی است که به کلی دور از چند و چون کار است و با بررسی کارشناسان آگاه و مجرب برنامه عملی تنظیم خواهد شد و اگر در سالهای اول مشکلات و نقائصی هم در کار باشد به تدریج نتیجه مطلوب حاصل خواهد شد.